

# راستی

به نام حضرت دوست

**عناوین:**

چهارشنبه ۳۱ خردادماه ۱۳۹۰  
ویژه نامه خرداد ۱۳۶۰

گفتگو با نخستین رئیس جمهور ایران، سی سال پس از برکناری  
سخنرانی روز ۱۴ اسفند بنی صدر در دانشگاه تهران  
خرداد ۱۳۶۰ به روایت مجاهدین خلق

## گفتگو با نخستین رئیس جمهور ایران، سی سال پس از برکناری



**بی‌بی‌سی/ امید پارسا نژاد:** ابوالحسن بنی صدر از جمله چهره های نزدیک به آیت الله روح الله خمینی، رهبر انقلاب ایران بود که در دوره اقامت او در فرانسه به عنوان یکی از سخنگویان اصلی آقای خمینی شناخته می شد.

آقای بنی صدر پس از پیروزی انقلاب ایران به عنوان نخستین رئیس جمهوری حکومت جدید انتخاب شد، اما به دلیل اختلاف با روحانیانی که به گفته خودشان به دنبال حاکم کردن "اسلام فقهات" بودند، نتوانست دوره ریاست جمهوری خود را پایان دهد.

رأی مجلس شورای اسلامی به "عدم کفایت سیاسی" آقای بنی صدر که به عزل او از مقام ریاست جمهوری انجامید، در آخرین روزهای خردادماه سال ۱۳۶۰ با آغاز دوره ای از منازعات خشونت بار همزمان شد که صحنه سیاست ایران را برای همیشه تغییر داد.

آقای بنی صدر چند ماه پس از برکناری، به فرانسه رفت و اکنون در پاریس روزنامه "انقلاب اسلامی در هجرت" را منتشر می کند.

در سی امین سالگرد وقایع خرداد ۶۰ با او در مورد این وقایع و وضعیت سیاسی امروز ایران گفت و گو کردم.

**- آقای بنی صدر! سی سال از وقتی که شما توسط آیت الله خمینی از سمت ریاست جمهوری ایران "عزل" شدید می گذرد. اکنون که بعد از سی سال به آن واقعه و آن دوره نگاه می کنید، جمع بندی شما چیست؟ چه اتفاقی افتاد؟ چه چیزی باعث شد که آقای خمینی به تدریج از حمایت شما دست بردارد و چرا این انتخاب را کرد؟**

آقای خمینی حمایتی نمی کرد که دست بردارد. از وقتی که من به ریاست جمهوری انتخاب شدم، آنطور که آقای هاشمی رفسنجانی درست بعد از کودتای خرداد ۶۰ در نماز جمعه گفت و در کتاب "عبور از بحران" آورده است، آقای خمینی به آن آقایان گفته بود که شما بروید و سعی کنید که مجلس را در اختیار بگیرید، اجازه تقلب داده بود در انتخابات مجلس. این جریان ادامه داشت تا در خرداد ۶۰ شد کودتا.

اما اینکه چگونه می بینم؛ دو نوع امور داریم، یک نوع اموری هستند که استمرار دارند، یک نوع اموری هستند که واقع می شوند و دنباله ندارند. مسئله ای که بین من و آقای خمینی، یا در واقع بین دو دیدگاه به وجود آمد، تا امروز ادامه دارد. دو خط است، یکی می گوید ولایت فقیه و بعد هم مدعی شد ولایت مطلقه، یکی می گوید حاکمیت یا ولایت جمهور مردم. بعد از من هم با اینکه انتخابات آزاد نبود، هر کسی که از حاکمیت و رأی مردم نمایندگی می کرد با رأی رهبر مقابل می شد؛ چه آقای خامنه ای با آقای خمینی، چه آقای هاشمی بود با آقای خامنه ای، چه آقای خاتمی بود با آقای خامنه ای و چه حالا که آقای احمدی نژاد است با آقای خامنه ای.

این امر مستمری است که تا امروز ادامه دارد و قبل از آن هم وجود داشته است. دعوای مصدق و شاه هم سر همین بود، مشروطیت هم برای همین بود. پس دعوای اصلی این بود. ولایت فقیه در پیش نویس قانون اساسی نبود، در مجلس خبرگان "نظارت فقیه" تصویب شد با مقداری اختیار که اختیاری نبود و تنها نصب چند مقام بود. اما آقای خمینی بر خلاف قانون اساسی [ولایت فقیه را] اعمال می کرد. تا زمانی که کودتا انجام شد، یعنی در خرداد شصت، ایشان در ۷۵ نوبت قانون اساسی را نقض کرده بود. بعد که نقض قانون اساسی را ادامه داد، همین مجلس خود ساخته هم فریادش به هوا رفت که آقا از قانون اساسی چیزی نماند. آقای خمینی به آنها نوشت که جنگ بوده است و به قانون اساسی عمل نشده و از این به بعد خواهد شد، اما از آن به بعد هم نکرد تا از دنیا رفت.

اصل دعوا این بود، اما چند امر مهم را هم همراه داشت. یکی مسئله رابطه با خارج یا اصل استقلال که از دید من با گروگانگیری نقض شد، چون با گروگانگیری آمریکا شد محور سیاست داخلی و خارجی و تا امروز هم همینطور است: محور سیاست داخلی و خارجی ایران آمریکا است، ممکن نیست امروز در ایران یک لیوان آب بدون اجازه رهبر سر بکشید و متهم نشوید که به دستور آمریکا دارید این آب را سر می کشید.

مسئله دیگر مسئله انسان و منزلت و حقوق انسان بود که هر روز به آن تجاوز می شد. یک بار اداره اطلاعات ارتش گزارش کرد که در طول هفته ۱۲۰۰ برخورد مسلحانه اتفاق افتاده است که عامل آن هم افراد سپاه و اینها بودند. نظریه آنها این بود که اگر مسئله را به مسئله نظامی تبدیل کنند، برد با آنها خواهد شد و عملاً هم اینطور شد و الآن حاکمیت در اختیار آنها است.

مسئله سوم مسئله اقتصاد کشور و امنیت و منزلتی بود که فعالیت اقتصادی لازم داشت. کوشش هایی شد که این اقتصاد تولیدمحور بشود و این با استبداد جور نبود. این بود که آقای خمینی خیلی راحت در مقام تشویق از ما دو جمله مهم گفت، یکی گفت "اقتصاد مال خر است" و یکی هم گفت که "بنی صدر می خواهد ایران را فرانسه و سوئیس بکند در حالی که مردم برای اسلام انقلاب کردند".

ماجرای دیگر بر می گردد به کثرت گزایی و وجود احزاب و گروه ها. انقلاب شده بود که اینها آزاد باشند اما آقای خمینی از من چه خواست؟ کرمانشاه که بودم، درست قبل از اینکه او شب هنگام به قول خودش مرا "عزل" بکند- بر خلاف قانون اساسی، چون نصبی نکرده بود که عزلی بکند -پیغام فرستاده بود که شما هشت گروه سیاسی را محکوم کنید. خب رئیس جمهور طبق همان قانون اساسی مجلس خبرگان هم مجری قانون اساسی بود که از جمله اصول آن حقوق انسان و حقوق گروه های سیاسی و آزادی بیان و تشکل بود. چگونه یک رئیس جمهوری هشت گروه سیاسی را محکوم کند؟ نهضت آزادی، جبهه ملی، مجاهدین خلق، فدائیان خلق، کومله، دموکرات و دو سه گروه دیگر. این هشت گروه را فهرست کرده بود که باید من محکوم کنم. این ها در مجموع بر محور همان نزاع اصلی که حاکمیت با فقیه است یا با ملت شکل می گرفت.

**-اینطور که شما می فرمایید، این نزاع و این اشکالاتی که گفتید، به عقیده شما از سی سال پیش که آغاز شده هنوز هم ادامه دارد، هر چند طرف نزاع تغییر کرده است. شما در صحبت های خودتان اشاره کردید که عده ای می گویند که آیت الله خمینی در پاریس و وقتی انقلاب در ایران جریان داشت وعده هایی داد و بعدا در عمل آنها را نقض کرد. اما وقتی آدم به صحبت های آقای خمینی در پاریس مراجعه می کند، همانجا هم بسیاری از نظراتش را گفته است، یعنی مثلا هر جا که راجع به آزادی احزاب و گروه ها صحبت کرده، این قید را هم اضافه کرده است که در چارچوب اسلام و به شرطی که توطئه نکنند. همه احزاب و گروه ها و کسانی هم که بعدا مورد تحدید قرار گرفتند، حکومت همیشه گفته است که اینها یا مشغول توطئه بوده اند و یا اصول اسلام را زیر پا گذاشته اند. فکر نمی کنید برای کسانی که آقای خمینی را می شناختند، تا حدود زیادی روشن بود که او چه طرز تلقی ای دارد، با توجه به اینکه نظریه ولایت فقیه را هم تدوین کرده بود.**

آنچه او در پاریس می گفت، حرف های ایشان نبود؛ چون اگر حرف های خودش بود قبلا در نجف و در ایران هم می بایست گفته باشد یا بعد از مراجعت به ایران تا زمانی که از دنیا رفت می گفت. آنها بیان آزادی بود و ایشان هم در آن وقت اصلا امیدی نداشت که پیروزی قطعی است. نتیجه این که ناگزیر بود مواضعی اتخاذ بکند که حرکت عمومی قوت بگیرد و سست نشود.

#### **-ولی حرف من این است که حتی در همان مواضع هم...**

می گویم حالا! نه! به آن غلیظی که شما می گویند نمی توانست بگوید. جواب ها را ما تهیه می کردیم. گاهی این را قاطی جواب ها می کرد که "در حدود موازین شرع"، اما در مورد آنچه مربوط به ولایت جمهور مردم است که هیچ قید و بند نداشت. از زبان مبارک ایشان در مصاحبه با بی بی سی در آمد که ولایت با جمهور مردم است. علاوه بر این در مصاحبه های فراوانی گفت که میزان رأی مردم است، نگفت که در حدود احکام دین میزان رأی مردم است، بدون قید گفت که میزان رأی مردم است. فراوان از این جمله ها گفت، بدون قید و شرط.

حالا که شما سئوال کردید به شنوندگان جوان شما یادآوری کنم که آقای خمینی در مورد ولایت فقیه پنج بار تغییر نظر داده است. آقای منتظری در خاطرات خود می نویسد که با آقای مطهری پیش ایشان رفتیم و ایشان مخالف ولایت فقیه بود. پس یک دوره مخالف ولایت فقیه بوده است. یک دوره در نجف ولایت فقیه را تدریس کرد که به صورت کتاب منتشر شد و در آنجا می گوید که ولایت فقیه یعنی اجرای احکام دین و قوانین اسلام. من که همراه جنازه پدرم به نجف رفتم، در مورد آن کتاب با آقای خمینی صحبت کردم، گفتم شما این کتاب را نوشته اید که خانواده پهلوی تا قیامت بر ایران حکومت کند؟ چه کسی حاضر است که مبارزه و جانپازی کند که رژیم شاه را ببرد و فقیه را بیاورد و به جای او بگذارد؟ گفت که نه، من این را برای فتح باب نوشته ام که امثال شما و آقای مطهری طرحی تهیه کنید. گفتم همین را بنویسید و از حقوقدانان و متفکران دعوت بکنید. نوشت و همان زمان در خارج از ایران منتشر شد. بعد آمد در فرانسه "ولایت جمهور مردم" را مطرح کرد. این سه موضع. رفتیم به ایران و پیش نویس قانون اساسی تهیه شد که این قید و بندها را نداشت و حاکمیت مردم بود و اسم و رسم ولایت فقیه در آن نبود. بعد در مجلس خبرگان آقای حسن آیت طرحی آورد که به امضای او بود و آقای منتظری. در این طرح ۱۶ اختیار برای ولی فقیه قائل شده بود، در واقع همین مطلقه ای که الان هست. در قانون اساسی فعلی ۱۱ اختیار گذاشته اند، اما آن طرح ۱۶ اختیار داشت. من با آقای منتظری مفصل صحبت کردم، به "نظارت فقیه" قانع شد. تا آخر عمر هم می گفت که ما در آن مجلس "نظارت فقیه" تصویب کردیم. بعد هم در جواب آقای خامنه ای (در دی ماه سال ۱۳۶۶) مدعی ولایت مطلقه شد. این پنج نوبت. بنابراین اگر امری دینی و اسلامی بود که این آقا پنج نوبت تغییر نظر نمی داد.

ولایت جمهور مردم قطعاً ضد ولایت فقیه است، چه برسد به ولایت مطلقه فقیه. آقای خمینی [ولایت جمهور مردم] را گفته است. پس توجیه نسازیم که گویا ایشان چیزهایی گفته و مردم ایران نادانسته جنبشی کردند. نه آقا! مردم ایران می دانستند که می خواهند حاکمیت خود و حاکمیت ملی را جانشین کنند. این هم به صراحت گفته شده بدون هیچ قید و بندی. حتی از او پرسیدند این که شما می گویند جمهوری اسلامی یعنی چه؟ گفت یعنی مثل همین فرانسه.

**-یکی از مواردی که در مورد عملکرد شما به ویژه در ماه های منتهی به خرداد ۱۳۶۰ مطرح است، نزدیک شدن تدریجی شما به سازمان مجاهدین خلق است و بعد از آن هم اولاً همراه آقای رجوی از کشور خارج شدید و بعد هم چند ماهی در شورای ملی مقاومت با هم همکاری داشتید. در همان دوره وقتی به صحبت های شما مراجعه می کنیم، می بینیم که معتقدید که باید مسابقه بین اعدام و انفجار با اعدام و ترور زودتر پایان بگیرد و می گویند که مخالف استفاده از خشونت هستید. همکاری آن دوره چند ماهه را چگونه توجیه می کنید؟**

تاریخ باید آنطور که واقع شده نوشته شود. من تا وقتی که (پس از عزل) به مخفیگاه رفتم، هیچ گونه ارتباطی با سازمان مجاهدین خلق و هیچ سازمان سیاسی دیگری نداشتم. اصلاً و ابداً رابطه نداشتم. اولین ارتباطی که با من گرفته شد، در مخفیگاه بود. در منزل شهید لقای که عضو حزب ملت ایران بود و به همین دلیل که من در خانه او بودم، او را بعداً اعدام کردند. تازه من در آنجا به آنها (مجاهدین خلق) گفتم که شما به پنج سؤال اساسی جواب بدهید تا من فکر کنم و ببینم که آیا می شود برای مقاومت در برابر این کودتا با شما همکاری کرد یا خیر. آنها هم جواب دادند. این اول قضیه.

مسئله مهم و اساسی دیگر اینکه خشونت را مجاهدین خلق در ایران شروع نکردند. خشونت را آقای خمینی و دستیاران او شروع کردند. شما سخنرانی ایشان را در روز ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ ملاحظه کنید، خیلی روشن و صریح دستور می دهد که بزنید. حتی این آقای موسوی تبریزی هم که بعد دادستان انقلاب شد، اعتراف کرد که خشونت را مجاهدین آغاز نکردند. البته او اخیراً این اعتراف را کرده است. تبلیغات رژیم وارونه حقیقت را می گوید. می گوید که اینها دست به خشونت زدند و اعلان قیام مسلحانه دادند. در غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ (هم بیانیه مجاهدین خلق را منتشر کردند. شما مراجعه کنید ببینید که آیا آنجا اعلان قیام مسلحانه کرده است؟ هرگز...

### **- ولی دوره ای که شما در خارج از ایران با مجاهدین همکاری می کردید...**

داریم می رسیم، بگذارید آنچه اساسی است معلوم بشود. حتی دو حزب کومله و دموکرات هم به من مراجعه کردند و گفتند در صورتی که به ما تأمین داده شود اسلحه را زمین می گذاریم. به آقای خمینی کتباً نوشتم که اگر شما حاضرید به اینها تأمین واقعی بدهید - چون طبق قانون اساسی او می باید عفو می داد- اینها اسلحه را زمین می گذارند. اما حاضر نشد تأمین بدهد. چون ممکن نیست که استبداد بخواهد در کشوری برقرار بشود و قبول کند که خشونت را کنار بگذارد و حضور و وجود گروه های سیاسی را بپذیرد. طرفین موافقت کنند که خشونت را کنار بگذارند. آنها حاضر بودند، این آقا حاضر نبود. مجاهدین خلق به آقای خمینی نامه نوشتند؛ جواب داد که شما اول اسلحه را زمین بگذارید و بعد پیش من بیایید. کدام دیوانه ای در حالی که یک رژیمی هر روز در کوچه ها اعضایش را می کشد، حاضر می شود که اسلحه را زمین بگذارد و بعد برود به خدمت کسی که در واقع رئیس آنهاست که اعضای او را می کشند؟

اما در مورد بعد از آن کودتا: توافق ما با آقای رجوی و بقیه گروه ها و اشخاصی که در عضو شورای ملی مقاومت بودند این بود که اگر بنا بشود مدار بسته به وجود بیاید و دو طرف خشونت را روش بکنند، مردم از صحنه بیرون می روند. مردم طرف ما را دارند و ما نباید کاری کنیم که مردم از صحنه خارج شوند. خشونت تا وقتی مجاز است که اعضای گروه های سیاسی مورد تجاوز مسلحانه قرار بگیرند، در آن صورت حق دارند از خود دفاع بکنند. در این دفاع هم نمی بایست مقابله با رژیم را به افراد عادی تبدیل کنند، مثلاً پاسداران و افراد کمیته یا اشخاصی که طرفدار آقای خمینی و رژیم کودتا هستند.

یکی از موارد اختلافی که با آقای رجوی، زودتر از موارد دیگر پیش آمد این بود که او می گفت که همه باید بپذیرند که روش اصلی مبارزه مسلحانه است، ما می گفتیم که آقا توافق شد که این روش اصلی نیست و مدار را می بندد. اما آن گروه هم مثل آقای خمینی و حکومتش فکرشان این بود که اگر خشونت به روش اصلی تبدیل بشود، کسانی که عمل و روش سیاسی را در پیش می گیرند از صحنه خارج می شوند. اگر این مدار باز می شد هر دو حیات خود را در خطر می دیدند.

### **- مداری که شما توصیف کردید بسته ماند و بعضی از گروه های سیاسی از جمله مجاهدین مبارزه مسلحانه را ادامه دادند. تلقی شما از پیامدهای آن دوره و این روش چیست؟ فکر می کنید چه تأثیری بر وضعیت سیاسی و حکومت در ایران گذاشت؟**

کسانی هستند که قدرت و زور را هدف و روش نمی کنند. آنها آزمایش و ابتلا را روش می کنند. کاری که ما با آقای خمینی و حزب جمهوری اسلامی و گرایش های استبدادطلب آن طرف کردیم و بعد هم با گروه آقای رجوی و دیگران، این طرف. به نظر من در این آزمایش جامعه ایرانی به یک امر مهم پی برد؛ این که چه سختی بر ما گذشت به جای خود، اما یک نتیجه بسیار روشن داشت و دارد و آن این است که در هر جامعه ای که یک گروه های سیاسی خشونت را روش می کنند، آن جامعه در واقع به آنها اجازه داده است که قدرت را بر او حاکم کنند.

اگر طرفی که روش خشونت آمیز در پیش می گیرد توانایی غلبه بر رژیم استبدادی حاکم را نداشته باشد، وسیله کار او می شود. همانطور که آقای رجوی و گروهش وسیله کار رژیم و توجیه خشونت بی حد و مرز آن شدند. در واقع یکی از توجیه کنندگان، آقای رجوی و گروه او هستند، هم به لحاظ غلط بودن روشی که در پیش گرفتند و هم به لحاظ نقض استقلال ایران و در آمدن به خدمت صدام و هم به لحاظ تجاوز به آزادی و حقوق انسان و ترور اخلاقی. از دید من ترور اخلاقی که این گروه می کرد و می کند، از آن تروری که موضوعش جان اشخاص است بسیار مهم تر است. قبل از آنکه تکلیف رژیم حاکم معلوم شود، تکلیف این آقایان معلوم شد. یعنی الان جامعه ایرانی با این خطر روبرو نیست. چون آن مدار باز شده است و دیگر نیست. [این خطر وجود ندارد که] اگر رژیم آقای خمینی رفت، یکی بدتر از او و با همان روش جاننشین آن بشود. چون او قبلاً دستش رو شد و در آزمایش معلوم شد که نه استقلال برایش اهمیت دارد، نه آزادی، نه حقوق انسان و نه حقوق ملی. فقط قدرت برایش اهمیت دارد و برای به دست آوردن قدرت هم هر کاری حاضر است بکند.

چون یک چنین آزمایشی انجام گرفت، ما به آن کشور خدمت کردیم. خدمت بسیار مهمی هم کردیم و این مدار را برای همیشه باز کردیم. الان در صحنه سیاسی ایران، تقابل میان کسانی است که از حاکمیت مردم یا ولایت جمهور مردم طرفداری می کنند با رژیم. گروه هایی که دنبال قدرت بودند و هستند ضعیف و ناتوان شدند و معلوم است که سرنوشت ایران دموکراسی است.

-به وضعیت امروز ایران اشاره کردید. این روزها ماجرای مطرح شدن عدم کفایت سیاسی شما در مجلس سی سال پیش علاوه بر اینکه سی امین سالگردش است به یک دلیل دیگری هم زیاد مورد اشاره قرار می گیرد و آن تشبیهی است که با وضعیت فعلی آقای احمدی نژاد می شود، فارغ از اینکه بخواهیم اشخاص را با هم مقایسه کنیم، احتمالاً نه شما و نه آقای احمدی نژاد از اینکه با دیگری مقایسه بشوید خوشحال نخواهید شد. ولی از نظر ساخت سیاسی و از نظر اینکه تلقی این است که علت بسیج حکومت علیه آقای احمدی نژاد این است که او به اندازه کافی از رهبری حرف شنوی ندارد، شما این مقایسه را چطور ارزیابی می کنید؟ چه شباهت هایی می بینید بین وضعیت امروز ایران و وضعیت سی سال پیش؟

آنچه سی سال پیش در مجلس انجام دادند یک کودتا بود، نه یک کار قانونی. اولاً آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب "عبور از بحران" به صراحت می نویسد که به دستور آقای خمینی این کار را کردند. آقای خمینی در قانون اساسی چه مقامی داشت که بتواند به مجلس دستور بدهد که رئیس جمهور را عزل کنید؟ چنین مقام و اختیاری نداشت و یکی از مهم ترین نقض قانون اساسی همین مورد بود.



تحلیل محمدعلی رجایی به عنوان نخست وزیر به آقای بنی صدر از جمله مهم ترین موارد اختلاف او با آیت الله خمینی و اعضای حزب جمهوری اسلامی بود که اکثریت مجلس را در اختیار داشتند

دوم اینکه این "بی کفایتی" رئیس جمهور چی بود؟ در چه کاری بی کفایتی نشان داده است؟ بنا بر آنچه آقای خامنه ای، همین بزرگوار در آن مجلس گفت و دیگران هم به آن تاسی کردند، مخالفت من بوده است با ولایت فقیه. مخالفت با ولایت فقیه دو وجه دارد، یکی وجه نظری است، یکی وجه عملی است. از لحاظ عملی فقیه در قانون اساسی ولایتی نداشت، نصب چند مقام بود که انجام داده بود. در امور دیگر هم نباید دخالت می کرد، که می کرد! مخالفت من با مداخلاتی بود که آقای خمینی بر خلاف قانون اساسی می کرد. مثلاً در انتخابات مجلس، من ۱۰ هیأت، هر کدام به ریاست یک قاضی دیوان کشور را ناظر تعیین کردم برای انتخابات ایران. اینها گزارش دادند که اغلب این انتخابات تقلبی بوده است. خب این آقا گفت که نخیر! با همین انتخابات مجلس را افتتاح کنید. گفتم آقا این انتخابات تقلبی است، صحیح نیست که اولین مجلس ایران [بعد از انقلاب] مجلسی باشد که بیشتر نمایندگانش تقلبی اند. تازه در سراسر کشور مردم به قدری ناراضی بودند که بیشتر از ۶ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر در انتخابات مجلس شرکت نکردند. گفت مردم رأی ندارند، ما محض خاطر دنیا می گوئیم انتخابات، وگرنه من تصویب کنم کافی است.

موارد دیگر هم که شما سراغ کنید، از مداخله ایشان در نصب نخست وزیر که برخلاف قانون اساسی بود تا [برخورد با] سازمان های سیاسی که باز بر خلاف قانون اساسی بود. مخالفت من با ولایت فقیه یعنی مخالفت با این کارهای آقای خمینی، که بلی! این بود.

اما حالا این وضعیت نیست. مسئله بسیار تازگی دارد و اهمیت خاص خودش را دارد. دعوای آقای احمدی نژاد و آقای خامنه ای، اعلان ورشکست ولایت فقیه است. به نظر من کودتای خرداد ۱۳۶۰ آغاز استبداد فقیه بود، و دعوای امروز در واقع شروع پایان آن است. به این دلیل که می گویند یک رأی بر آرای مردم غلبه کرد و آن هم رأی آقای رهبر بود که به آقای احمدی نژاد داده بود. آقای احمدی نژاد آدمی است که آقای خامنه ای برای خاطر او با همه در افتاد. در روز ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ به مردم ایران اعلان جنگ داد. همانجا گفت که افکارش با این آقا نزدیک تر است تا با دوست ۵۰ ساله اش، آقای هاشمی رفسنجانی. گفت و گفت و کرد و کرد تا او را رئیس جمهور کرد. در دور اول هم باز آقای خامنه ای آقای احمدی نژاد را به ایران تحمیل کرده بود. حالا با این دست نشانده خود که گویا افکارشان هم به هم نزدیک است سازگاری نمی کند. در طول این سی سال یک طرف ولی فقیه است، یک طرف رئیس جمهورهایی است که از یک قماش نیستند.

سی سال پیش تقابل میان حاکمیت مردم بوده و ولایت فقیه، حالا این تقابل یک بن بست را بیان می کند. آن بن بست این است: این آقای رئیس جمهور از حاکمیت مردم نمایندگی نمی کند، ولی محل عمل او به عنوان رئیس جمهور، محل عمل حاکمیت مردم است. او انتخاب این مردم نیست، اما در جایی قرار گرفته است که باید به این مردم پاسخگو باشد و امور مردم را تصدی بکند. حالا با ولایت فقیه مقابل شده است.

پس در این سی سال یک طرف ولی فقیه است و اعمال قدرت، آنطور که آقای خامنه ای می گوید حکومت یک سر، یک طرف رؤسای جمهور هستند. من مخالف ولایت فقیه بودم؟ سلماً! خود آقای خامنه ای چی بود؟ آقای هاشمی رفسنجانی چی بود؟ آقای خاتمی چی بود؟ حالا آقای احمدی نژاد چیست؟

نمی شود که یک طرف ولایت مطلقه باشد به معنای قدرت مطلق، یک طرف دیگر بخواهد از جامعه نمایندگی کند -چه به حق چه به ناحق- و این تقابل تا امروز تقابل پیدا کرده باشد. معنایش این است که طرفی که طرف اصلی دعواست و بطور مداوم هم طرف دعواست، عیب آنجاست. گیر قضیه آنجاست. حتی به دست نشانده خود هم رحم نمی کند؛ او هم مجاز نیست که وزیر خود را انتخاب بکند. پس این کشور تا وقتی که ولایت مطلقه هست، اداره بشو نیست. معنای دعوای این است.

**پیش بینی شما از آینده این دعوا چیست؟**

بر اساس اطلاعاتی که از داخل به من رسیده و دیدم که بعضی از اعضای همین مجلس کنونی هم همین مطلب را گفته اند، آقای خامنه ای می خواهد که آقای احمدی نژاد تا آخر دوره به کارش ادامه بدهد، به شرط اینکه در خط عمل کند. اگر این کار را کرد، یعنی سرش را پائین انداخت و هرگز بالا نگرفت تا روز آخر دوره اش، خب می ماند. اگر نه، نه! چون اطلاعات دیگری می گوید که در مجلس مقدمات استیضاح فراهم شده است و آن را به صورت شمشیر داموکلس بر سر این آقا نگاه داشته اند که اگر خواست از خط خارج بشود، آن را طرح کنند. دیگر بستگی به نحوه عمل آقای احمدی نژاد دارد. امام جمعه کاشان هم گفت که آقای خامنه ای گفته است که پره‌های آقای احمدی نژاد را فیچی کنند، خودش بماند تا آخر دوره. در عمل هم همین کار را دارند می کنند. اخیراً هم گفتند که چهار نفر دیگر را هم از دفتر ایشان گرفته اند. به این ترتیب آقای احمدی نژاد یا باید به عنوان ریاست جمهوری بی اختیار بسنده کند، یا در معرض استیضاح و عدم کفایت قرار می گیرد.

### شما ربطی بین وضعیت اقتصادی ایران و اجرای قانون هدفمند کردن یارانه ها با این اختلافات می بینید؟

قطعاً! قطعاً! برای اینکه در ایران ۸۰ درصد اقتصاد، بلکه بیشتر دست دولت است و تازه سپاه هم آمده قوز بالا قوز شده و قسمت های مهمی از این اقتصاد را تصرف کرده است. اقتصاد جورش با اقتصاد تولیدمحور جور نیست، چون اگر اقتصاد تولیدمحور باشد، یعنی مردم تولید بکنند و بودجه از تولید داخلی تدارک بشود، اختیار دولت به دست ملت می افتد. در حال حاضر وارونه است. در حکومت آقای احمدی نژاد این اقتصاد مصرف محور خیلی سرعت گرفته است. یک مزاحمت جدی با تولید داخلی و اقتصاد تولید محور به وجود آمده است. نتیجه این است که کشور از لحاظ امکانات کار و میزان واقعی درآمد فقیر شده است. حالا دستگاه آقای خامنه ای، می خواهد این را به گردن آقای احمدی نژاد و دولت او بیندازد، ولی در واقع آقای احمدی نژاد آلت فعلی بیش نبوده است در اجرای این اقتصاد. چندین بار هم اقتصاددانان ایران هشدار دادند اما آنها را تهدید کردند و ساکتشان کردند. مثلاً یکی از آنها که تازگی حکم یک سال زندان هم گرفته است، آقای رئیس دانا.

## سخنرانی روز ۱۴ اسفند بنی صدر در دانشگاه تهران

**بی بی سی:** درگیری هواداران و مخالفان ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهوری وقت ایران در حاشیه سخنرانی روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران از جمله وقایعی بود که بر شتاب تحولات سیاسی منجر به عزل آقای بنی صدر افزود.

بخش هایی از متن این سخنرانی به شرح زیر است:



بسم الله الرحمن الرحيم. برای آمرزش مصدق و برای آمرزش شهدای انقلاب بزرگ ما و نیز برای آمرزش سربازان، پاسداران و همه آنها که در میدان های نبرد در خاک و خون می غلطند با هم فاتحه بخوانیم.

خواهران و برادران! من لطفاً آرام باشید... بعدازظهر امروز به من اطلاع دادند که عده ای برای اخلال به اینجا آمده اند. و یک ربع پیش از این به افسر پلیس گفتم که آنهایی را که برای اخلال به اینجا آمده اند از اینجا بیرون ببرند. چون بعدازظهر امروز در این باره به وزیر کشور آگاهی داده شده است. این است که اگر این عده اندک دست از اخلال برندارند و مسئولین به وظیفه خودشان عمل نکنند، از شما مردم خواهم خواست که یک بار برای همیشه اجتماعات خودتان را از وجود چماق بدستانی که می خواهند جمهوری را به لجن وجود خودشان بیالابند تنبیه کنید.

مصدق، مردی که امروز به خاطر بزرگداشت او شما مردم تهران در این اجتماع شکوهمند گرد آمده اید بیانگر و مجری راه و رسمی است که خود در این باره می گوید: از مسلمانی و آداب آن برای بر حق بودن اسلام و نه برای میل این و آن، پیروی کنید و به احکام آن از ترس خدا و معاد و مقتضیات دنیوی و سیاسی عمل نمایید. باد شمال یا جنوب ما را نلرزاند و در درجه ایمان ما تأثیری ننماید و به طور مصنوعی یک روز آتش آن را شعله ور و روز دیگر به طور کلی خاموش نکند.

من ایرانی و مسلمانم و بر علیه هر چه ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند تا زنده هستم مبارزه می نمایم. (قطع بلندگو برای دقایقی سخنرانی را مختل کرد)

من ایرانی و مسلمانم و بر علیه هر چه ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند، تا زنده هستم مبارزه می نمایم. چگونه ممکن است خون ایرانی در عروق کسی جاری باشد و مداخله اجنبی را در امور کشور تحمل کند؟ هر کس به بقای نیروی اجنبی در خاک کشور علاقه داشته باشد و همچنین هر کسی که همسایگان را تحریک کند، مهدورالدم است...

...مصدق میان استقلال و آزادی و میان ایرانیت و اسلامیت رابطه می بیند و این دو را مستقل از یکدیگر نمی خواهد. حال ببینیم که ربط این دو در چیست؟

"استقلال، آزادی مجموع یک ملت در رابطه با قدرت های خارجی است اگر استقلال، یعنی آزادی اقتصادی، آزادی سیاسی و آزادی فرهنگی یک ملت در رابطه با قدرت های خارجی حاصل نباشد، چگونه می توان تصور کرد که در یک جامعه وابسته و زیر سلطه، در جامعه ای که اقتصاد آن آزاد نیست، زیر سلطه بیگانه و وابسته به شرکت های بین المللی است، و نیز در جامعه ای که اقتصاد آن آزاد نیست و عناصر و ارزش های فرهنگی بیگانه بر آن حاکم است، و نیز در جامعه ای که از نظر سیاسی آزاد نیست، یعنی دستگاه حاکمه اش به قدرت های خارجی وابسته است در چنین جامعه ای افراد چگونه می توانند آزاد باشند؟ در چنین جامعه ای آزادی های عمومی چگونه می تواند محترم شمرده شود؟ و اگر در جامعه ای این آزادی ها وجود نداشت و اگر در جامعه ای صاحبان عقیده از اظهار آن عاجز بودند، و همچنین اگر در جامعه ای به جای عقل و منطق، چوب و چماق حکومت کرد، چگونه می توان این جامعه را مستقل شمرد؟ این است که در جامعه مستقل، نشانه استقلال وجود آزادی های عمومی است. یعنی همان آزادی هایی که بدون آن، رشد اندیشه فرزندان یک ملت ممکن نمی گردد و به عکس در هر جامعه ای هر اندازه که آزادی های اساسی بیشتر باشد...

(خطاب به مأموران انتظامی) فوراً این مزاحمین را از اینجا برانید و در صورتی که شما عاجزید، مردم خودشان آنها را می رانند...

به ترتیبی که شنیدید فرض آزادی بدون استقلال فریب و دروغ است. و فرض استقلال بدون آزادی هم دروغ است. حالا ببینیم که در نظر مصدق این دو مسئله با اسلامیت چگونه رابطه پیدا می کنند؟

در جهانی که ما هستیم، ایدئولوژی ها چه شرقی و چه غربی، ایدئولوژی های وابستگی هستند و به همین دلیل هم در دوران مصدق دو دسته با او مخالف بودند "وابستگان به غرب" و "وابستگان به شرق".

ایدئولوژی که آنها تبلیغ می کردند، ایدئولوژی وابستگی بود. آنها می گفتند که در این دنیا جز وابستگی به شرق یا به غرب، هیچ راهی نیست. در این دنیا نمی توان آزاد و مستقل زندگی کرد و ملل کوچک باید به یک قدرت بزرگ تکیه کنند و موجودیت خویش را حفظ کنند. و هر دو دسته فوق در این مرام موافق بودند و هر دو دسته این مرام را تبلیغ می کردند.

یکی می گفت که باید به "روسیه" وابسته باشیم و دیگری می گفت که باید به "آمریکا و غرب" وابسته باشیم. آن فکری قوی و توانایی که می گوید می توان به مردم تکیه کرد و اگر ما به خود مردم تکیه کنیم... و آن فکر قوی توانایی که به ما می گوید نیازی به وابستگی به شرق و غرب نیست، و به خود مردم تکیه می کنیم و مستقل و آزاد زندگی می کنیم، همان اسلامیت است. چرا که در اسلام است که استقلال و آزادی به معنای رهایی کامل یک ملت از سلطه بیگانه و چماقداران دستیار سلطه بیگانه تحقق می یابد.

بنابراین آنچه از دید مصدق، مردی که در یک دوران تاریک ضعف و جهل و نادانی که سلطه گران بر جهان حاکم کرده بودند، پرچم مبارزه ضد استعماری را بر دوش کشید، اصل است، ایرانیت در همان حد آزادی و پیروی از اسلامیت به معنای طرز فکر و روش و دینی که به ملت امکان می دهد که با وحدت در پایه و با تکیه بر خود از هر بیگانه ای بی نیاز باشد. مردی که در آن روزهای تاریک پیش از آن که نهضت های استقلال طلبانه در جهان آغاز شود، آغازگر دوران بود، با این طرز فکر و با این دید به مقابله قدرت حاکم روز رفت و با همه این که دستگاه حاکمه در مجموع با وی مخالف بود، و با همه آن که تمام امکانات در دست سلطه گران و عوامل داخلی آنها بود، به یاری مردم این سرزمین موفق شد که پنجه در پنجه بزرگ ترین امپراطوری های زمان درافکند. و به قول آن نویسنده بیگانه: در عظمت او همان بس که با آن که تنها کسی است که نفت را ملی کرد و پنجه در پنجه کارتل های جهانی افکند، آن قدر شأن و مرتبت جهانی پیدا کرد و چنان در افکار و دل های مردم جهان زنده شد که کارتل ها برای اولین بار این مخالف پیگیر خود را نتوانستند از میان بردارند و او در بستر مرد.

اکنون که در جمله کوتاهی دید او را از "آزادی و استقلال" و "ایرانیت و اسلامیت" دانستیم، لازم می دانم درباره "اخلاق سیاسی مصدق" نیز چند کلمه ای بگویم. در این جهان که ما هستیم دو نوع دید از رهبری وجود دارد: یک رهبری بر این

بارو است که خود می باید به جای یک ملت تصمیم بگیرد و خود می باید سرنوشت مردم را هر طور که خواست تعیین بکند. این رهبری رهبری های دیکتاتورمآبانه، در گذشته و حال تاریخ بشر هستند. و مصدق از این گونه نبود. زیرا از نظر او رهبری خدمتگزاری مردم و اجرای خواست و اراده مردم است. این است که چندین نوبت در مجلس شورای آن روز گفت که "من نوکر ملت". برای او نوکری ملت فخر بود، به این اعتبار که او خود را مجری اراده مردم می دانست، و با آن نوع رهبری که خود را قیم مردم بداند و هر کار که خواست بکند، و مردم امکان نداشته باشند که هیچ اظهار نظری در هیچ زمینه ای بکنند، مخالف بود. هم اکنون نیز در جمهوری اسلامی ما از زبان امام همین رهبری، یعنی رهبری مقبول است امام دو سه روز پیش خطاب به سران هشت کشور گفتند که در این جمهوری منتخب ملت است و هر مقامی در این جمهوری منتخب ملت است و باید مجری رأی و خواست ملت باشد.

بنابراین از نظر "اخلاق سیاسی" او بیان کننده همان خطی است که ما در امامت پذیرفته ایم و رهبر را کسی می دانیم که راه را نشان می دهد و خواست های عمومی را در خود به اعمال، رفتار و گفتار خویش متبلور می کند. و بیانگر اساسی ترین خواست های مردم خویش می شود و در اجرای آن خواست ها با قاطعیت و تا سر حد توان می کوشد. و با هیچ حادثه ای از میهن روی نمی گرداند. این رهبری رهبری مصدقی است و او کسی است که این گونه رهبری را قبول می داشت.

سخن و عملی از اوست که برای نسل ما و همه نسل ها بسیار درخور توجه است. آن روز که او (مصدق) به زمامداری رسید، رهبران گروه های سیاسی به نزد او رفتند تا هیأت وزیران را از نمایندگان آنها انتخاب کند. مصدق به آنها گفت که شما مبارزه کردید برای این که مقام های کشوری و لشکری را لایق ترها اشغال کنند و یا این که مبارزه کردید که یک گروه حاکم برود و یک گروه حاکم دیگر بیاید؟ کدام یک از این دو بود؟ اگر مبارزه برای این بود که باندها و گروه ها و آنها که به جای لیاقت و خدمت، زور و خیانت را وسیله ترقی کرده اند، نباشند، پس بگذارید من کسانی را که لایق همکاری خود می دانم و متناسب وضع تشخیص می دهم به همکاری برگزینم. اگر چنین نشود و طوری بشود که اشخاص به صرف وابستگی این گروه و یا آن گروه امور را در دست بگیرند، مردم آن وقت خواهند گفت که فرق این حکومت و حکومت های قبلی چیست؟ مگر پیش از این باندها و وحدت های خانوادگی نبود که بر کشور حکومت می کرد؟ حالا هم که همان بساط است. لذا، این بود که زیر بار نرفت و گفت که حزب و گروه سیاسی باید به دنبال عقیده باشد و نه در پی تحمیل افراد خود به حکومت. و این خط و ربط نیز همان خط و ربط اسلامی است. یعنی همان خط و ربطی که در صدر اسلام مولا علی (ع) در پیش گرفت و به آنها که در راه ائتلاف و زد و بند بودند و به او مراجعه کرد و مقام خواستند گفت که این حکومت، حکومت معتقدان و لایقان است و این حکومت، حکومت زورداران، حکومت بندوبست چی ها، حکومت هوچی ها و حکومت آجیل بده ها و آجیل بگیرها نیست.

بنابراین از نظر اختلاف سیاسی مصدق پیرو همان خط اسلامیت بود و در همین راه گام برمی داشت با این حال ما بر آن نیستیم که بگوئیم در کار او هیچ عیب و نقصی نبود. آیندگان نیز وقتی به زندگی ما می رسند، معایب و نقایص بشمار خواهند جست. در این جهان هیچ انسانی مصون از خطا نیست، جز آنها که خداوند در حقشان لطف را به انتها رسانده و آنها را از لغزش ها حفظ می کند.

ما بر آن نیستیم و در اینجا گرد نیامده ایم تا زا مصدق بتی بسازیم، که او خود بنا بر نامه ای که نوشت از بت سازی بیزاری جست. یک نکته ارزشمند دیگر در زندگی از [مصدق] این بود که وقتی کسی از خارج به او نامه نوشت که کسی یا کسانی را برای رهبری معین کند، مصدق در پاسخ نوشت که رهبری چیزی نیست که من به کسی تفویض کنم یا به ارث برسد. هر کس کار کرد عملاً رهبر است.

بنابراین، با این نامه صریح و چندین نوشته که از او به جا مانده است و سخنی که در لحظات آخر عمر از او منقول است که گفته است: من اکنون با خیال راحت می میرم هر کس از این پس در این سرزمین... (قطع دوباره سخنرانی به دلیل قطع بلندگوها. آقای بنی صدر یکی از اختلال کنندگان دستگیرشده را دارای حکم مأموریت از کمیته مرکزی انقلاب اسلامی قزوین و دیگری را دارای کارت حزب جمهوری اسلامی این شهر معرفی کرد)

...گفتم که مصدق در روزهای آخر زندگی گفته بود که من اکنون با خیال آسوده چشم از جهان می بندم. چرا که کسی به نام من بر این مردم تحمیل نشد و خود مردم هستند که ضمن مبارزه، آنها را که توانایی رهبری دارند تشخیص داده و آنها را به رهبری بر می گزینند.



من مایل هستم که در این روز به این امر تأکید مجدد بکنم. از نظر من خط عمومی که مصدق در آن بود با جامعیت تمامی که در انقلاب اسلامی ما پیدا کرد و اسلام به تمامی بیان کننده اراده انقلاب اسلامی ایران شد، باید به راه امام برود. به نام مصدق بر ضد انقلاب عمل کردن بیرون از فلسفه و زندگی او است. و کسانی که چنین می کنند آنهاپی هستند که می خواهند از نام مصدق برای پیشبرد مقاصد خویش استفاده کنند.

مایلم که در اینجا مطلبی را برای شما افشا بکنم، یک سال پیش از انقلاب اسلامی ایران، دکتر بختیار به پاریس آمد و گفت که آماده است تا در خط امام عمل کند و نامه ای نوشت و به من داد که آن نامه به نظر امام برسد. به او گفتم که شرط این که این نامه را به امام برسانم این است که از شما وفاداری به این قول را در عمل ببینم، دل من قرص نیست و باور نمی کنم که شما به همان راه می خواهید بروید. در عمل معلوم شد که، مطابق معمول سیاستمداران، در این فکر بوده است که از وجود امام برای مقاصد خویش استفاده کند. بعد که از دست آن نابخرد (شاه) فرمان نخست وزیری گرفت، عکسی از مصدق را در کنار میز خویش قرار داد و امروز هم او و کسانی نظیر او بر آن هستند که نام مصدق را وسیله ستیز با انقلاب اسلامی قرار دهند. این را بدانند که وقتی ملتی چنین قیام گسترده و سراسری کرد و همه آرمان ها و خواست های خویش را تمام و کمال در رهبری امام یافت، از این راه باز نمی گردد و هیچ عنوانی حتی عنوان دین را نمی توان وسیله مخالفت با این انقلاب و خواست عمومی مردم قرار داد.

اینک که به اختصار درباره مصدق و اخلاق و راه و رسم او صحبت کردیم وقت این است که کمی درباره مسائل روز کشور صحبت کنیم و ببینیم آن تجربه چگونه به کار امروز ما می آمد؟

### مسائل روز کشور

اگر روزی به خواست خدا جنگ با پیروزی ملت ما به پایان رسید و دشمن از رسیدن به هدف های خویش ناتوان شد، شما مردم خواهید دید و خواهید دانست که چه روزها و شب های بسیار سختی بر ما گذشته است و ما برای تدارک این پیروزی چه تلاش خارج از حد و توانی کرده ایم. همه آنها که در جبهه های جنگ با صلابت و پایداری ایستادند و سینه در سینه دشمن از پیشروی او جلوگیری کردند، لحظات بسیار سختی گذرانده اند و اینک که به شکر خدا وضعیت نیروهای ما خوب شده است و امیدها به آن است که ما حتی یک سر انگشت از خاک میهن را تسلیم دشمن نکنیم، زمان آن است که ما درباره آنچه که در روزهای اخیر گذشته است، به ملت مسلمان و گرامی ایران گزارش کنیم. از نظر ما نیروهای دشمن نه توان پیشروی دارند و نه راه عقب نشینی. نیروهای ما توانایی استقامت در برابر دشمن را دارند. وضعیت بین المللی چنان است که هیچ کدام از دو ابرقدرت پیروزی ما را نمی خواهند.

پیروزی ما برای آمریکا به معنای پایان سیاست خاورمیانه آن ابرقدرت است. همه شما می دانید که پس از رویه سازش کاری که سادات در پیش گرفت، آمریکا یکی پس از دیگری مواضع از دست رفته در خاورمیانه را از نو به دست آورد و اینک در کار این است که تسلط خویش را در منطقه کامل گرداند. او به حمله صدام به ایران برای کامل کردن این پیروزی چشم دوخته بود و امید داشت که این حمله ظرف چند روز به نتیجه برسد و اینک که از پیروزی نیروهای فرستاده صدام مأیوس شده است، سیاست او دست کم این است که چون عراق نمی تواند پیروز بشود، ایران هم پیروزی به دست نیارد، زیرا می داند که در صورت پیروزی ما، موج انقلاب سراسر کشورهای خاورمیانه را در برخواهد گرفت و مواضع و منافع آمریکا در منطقه به طور جدی در خطر خواهد افتاد. این است که با تمام وسایل در تضعیف ما می کوشد و از هیچ گونه تحریک برای تضعیف روحیه مقاومت ما فروگذار نمی کند.

ابرقدرت روس نیز این پیروزی را نمی خواهد. همه شما می دانید که پیروزی ما به معنای همان نظریه اسلامی است که وقتی ملتی به خود تکیه کرد و روی پای خویش ایستاد، می تواند بدون اسلحه آمریکایی و روسی به نیروی فداکاری و ابتکار فرزندان خود، پیروزی به دست بیاورد. که در این صورت همه ملت های اسیر، این تجربه گرانقدر را به کار خواهند برد تا خود را از سلطه قدرت های جهانی رها سازند.

افغانستان در کنار ما و بسیاری از نقاط دیگر جهان از این درس بزرگ ما خواهند آموخت. وقتی ببینند که نیروهای مسلح ما با چه امکاناتی با یک نیروی مسلح و مجهز که همه دنیا نیز به آن کمک کرده و می کنند، مقابله کرد و پیروز شد، چه کسی این تجربه را در این دنیا تعقیب نخواهند کرد؟ پس ناچار همه آنها که در این جهان تشنه استقلال و آزادی

هستند و مردمی که می خواهند حاکم بر سرنوشت خویش باشند، از پیروزی ما به عنوان یک تجربه بزرگ درس خواهند گرفت، همان طور که از انقلاب ما درسی را که باید بگیرند، گرفتند.

پس، این دو ابرقدرت به دلایل سیاست سلطه جویانه ای که در افغانستان و در سرزمین های اسلامی و غیراسلامی دارند موافق پیروزی ما نیستند، اما در داخل نیز کسانی هستند که از این پیروزی وحشت دارند، آنها همان وابستگان به این قدرت خارجی و کوتاه بینانی هستند که گمان می کنند پیروزی ما در این نبوده، پیروزی محض رئیس جمهوری است حال آن که این پیروزی، پیروزی سربازان و پیروزی پاسداران و پیروزی همه مردان و زنانی است که در سرتاسر کشور برای غلبه بر دشمن به کار و تلاش مشغولند. پیروزی انقلاب اسلامی ما، پیروزی اسلام است و بدانند که مردی که با رأی ملت عنوان رئیس جمهوری یافته است و امروز می باید بیانگر خواست و اراده او به پیروزی باشد کسی نیست که پس از پیروزی بیاید و مطالبه حق و حقوق بابت پیروزی کند. آنها بیخود نگران هستند. این پیروزی پیروزی تمام مردم و پیروزی سربازان و پاسداران شماست. پیروزی همین پاسبان ها و زاندارم ها و همه نیروهای مسلح شماست. پیروزی آن مردان و زنان عشایری است که در جبهه ها می جنگند و پیروزی روستائیان شهربان، دهقان ها و کارگران و همه زنان و مردان محروم و مستضعف ماست که برای استقلال میهن اسلامی خویش جان دادند.

بنابراین شما این را بدانید که چون ما روانشناسی شکست نداریم و در اینجا موقع و زمان آن است که درباره این دو نوع روانشناسی با شما صحبت بکنم، می گویم یک روانشناسی، روانشناسی سیاسی شکست است، آن کسانی که بنا را بر شکست می گذارند و می کوشند خود را از پیش بیگناه بسازند تا بعد که شکست آمد، گناه شکست به گردن آنها نیفتد. این روانشناسی، روانشناسی شکست است وقتی شکست آمد. بدبختی آن قدر زیاد خواهد شد و روزها و شب های مردم آن قدر تیره تر از سیاه خواهد شد که برای کسی حوصله این که ببیند تقصیر با که بوده، نیست. ما می باید به جای روانشناسی شکست، روانشناسی پیروزی داشته باشیم...

(در واکنش به بالا گرفتن درگیری در حاشیه سخنرانی) شما که با این چماقدارها نیستید از آنها جدا بشوید تا من از مردم بخواهم که به حساب آنها برسند... شما که از اینها نیستید، اطراف آنها را تخلیه کنید. شما که از چماقداران نیستید اطراف آنها را تخلیه کنید تا من از مردم بخواهم خودشان به حساب آنها برسند...

(کمی بعد) شما مردم اینها را با آرامش از اینجا بیرون کنید. اینها را بیرون کنید.

(درگیری شدت می گیرد. آقای بنی صدر از جمعیت می خواهد که شعارهای "تفرقه افکن و شخصی" ندهند و از آنها می خواهد کسانی را که دستگیر می کنند، به پلیس تحویل دهند)

...گفتم که در همین هفته رؤسای ۸ کشور به ایران آمدند و ما با آنها گفتگو کردیم. و آنها به ما پیشنهادی دادند که در دست مطالعه شورای دفاع است. (آقای بنی صدر دو تن از دستگیر شدگان را اعضای نیروی ویژه نخست وزیری و ستاد عملیات جنگ های نامنظم معرفی کرد) این سران کشورهای اسلامی پیشنهادهایی به ما ارائه کردند که این پیشنهادها در دست مطالعه است. آنچه ما با آنها گفتیم و شنیدیم در موقع خود با تفصیل تمام از روی نوار پیاده می شود و به اطلاع شما مردم مسلمان ایران عیناً می رسد.

آنچه باید در اینجا بگویم این است که ما به هیأت نمایندگی در ۳ زمینه با قاطعیت تمام نظرهای خود را گفته ایم: ۱- آتش بس و عقب نشینی باید با هم و بلافاصله انجام بگیرد. (آقای بنی صدر بار دیگر از جمعیت خواست که بازداشت شدگان را کتک نزنند و آنها را به پلیس تحویل دهند) سه مطلب را به فرستادگان رؤسای ۸ کشور مسلمان گفتیم که مسئله اول این که مقدم بر هر کار می باید نیروهای دشمن خاک ما را ترک کند و این مسئله ای نیست که ما درباره آن هیچ گونه ارفاقی را بپذیریم. (آقای بنی صدر فهرستی از نام دستگیر شدگان و اشیایی که از آنها به دست آمده بود را به جمعیت نشان داد) ۲- ما خارج از موافقت نامه ۱۹۷۵ با چیزی موافقت نمی کنیم. ۳- همان طور که امام فرموده اند یک هیأت بین المللی اسلامی باید به تجاوز رسیدگی کند. در صورتی که این سه شرط حاصل شود، البته ما پیشنهادها هیأت منتخب کنفرانس طائف را (در مورد خاتمه جنگ با عراق) خواهیم پذیرفت.

من باید اینجا به شما بگویم این است همان طور که در مسائلی که پیش از این واقع شده مرسوم بوده است، عده ای که خود می خواهند زمینه شکست ما را فراهم بیاورند تبلیغ می کنند که گویا من جانبدار سازش با دشمنی هستم که به کشور ما تجاوز کرده است. کسی گفته است که لابد من به آقای دیالمه وعده هایی داده ام. این که آیا من می توانم وعده هایی بدون آن که ملتی آن را خواسته باشند بدهم یا ندهم، یک مسئله است و این که این رئیس جمهور منتخب این ملت است و نمی تواند بیرون از اراده و خواست این ملت عملی انجام دهد یک مطلب است. این که من در جبهه های جنگ حاضرم و در آنجا در کنار آنها که می جنگند از موجودیت...

(آقای بنی صدر کارت های شناسایی عده ای از بازداشت شدگان را نشان می دهد که متعلق به بعضی نهادها است.)

...اشخاصی که امام فرمودند در نهادهای انقلاب رخنه کرده اند و فساد می کنند، هر وقت به اینها می گویی چرا فساد می کنی؟ می گویند رئیس جمهور مخالف نهادهای انقلاب است در حالی که رئیس جمهور موافق نهادهای انقلاب است و مخالفان نهادهای انقلاب رخنه کرده اند و به نام این نهادها کارت گرفته اند و برای فساد به اینجا آمده اند. الان گزارش کوچصفهان هم اینجاست. در آنجا هم همین ها بودند. اینها باید تصفیه و به شدت تنبیه بشوند.

(آقای بنی صدر نهادهایی که کارت های شناسایی تعدادی از بازداشت شدگان به آنها تعلق داشت را به این ترتیب معرفی کرد: کمیته انقلاب اسلامی تهران، مرکز تربیت معلم پسران تهران، ستاد بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خوزستان، بخش تحقیقات ایدئولوژیک و سیاسی دبیرستان دولتی مقداد.)

... بنابراین شما به مردم نگوئید و نگوئید که مردم خودشان هستند که این کارها را می کنند اینها سازمان یافته است و باید ریشه این سازمان خشکیده شود. توهین به رئیس جمهور این ملت، توهین به این ملت است. و این ملت توهین به خود را تحمل نخواهد کرد. آرام باشید گوش دهید، برای این که این مطالب، مطالب مهمی است.

ما به عنوان نماینده شما زیر بار هیچ موافقتی که سر سوزنی از خاک شما و از جمهوری شما را به خطر بیفکند نخواهیم رفت شما که می کوشید حقایق را وارونه جلوه دهید و حقیقت را غیر از آنچه هست نشان بدهید وقتی یک ملتی کسی را انتخاب کرد و به عهده او گذاشت تا پاسدار استقلالش باشد، چرا باید سخن هایی بگوئید که موقع او را در جهان و در قبال دشمن ضعیف بگرداند؟ ما نه تنها تسلیم هیچ موافقتی که استقلال ما را ولو به اندازه خردلی لکه دار کند یا به جمهوری اسلامی ما زیان برساند نمی شویم، بلکه آن راه حلی را که متضمن مجازات متجاوز نباشد نمی پذیریم.

بنابراین لازم نیست من از شما بخواهم که به من اعتماد کنید، یقین دارم که در دل فرد فرد شما اعتماد کامل وجود دارد و می دانید کسی که در میدان ها هر لحظه با خطر مرگ روبرو است برای آن می جنگد که استقلال میهن حفظ شود و در میهن اسلامی، جمهوری اسلامی قوام و دوام بیابد.

در داخل کشور کسانی هستند که موافق پیروزی ما در این جنگ نیستند و پیروزی ما را خطرناک تر از پیروزی دشمن می دانند، اینها که نمی آیند به طور علنی بگویند ما با پیروزی نیروهای مسلح مخالفیم، آنها عمده کوشش خود را صرف تضعیف رئیس جمهوری و شکستن روحیه نیروهای مسلح ما کرده اند، هر روز یک دروغ را می سازند و می روند از تریبون هایی که دارند، در میان مردم شایع می گردانند یک جریان تبلیغاتی گسترده به راه انداخته اند که به شما می گویم: من در حضور شما مردم تعهد می سپارم که همه ما در این جنگ تا پیروزی قطعی نیروهای مسلح مقاومت خواهیم کرد. این ملت عزیز و گرامی با ما همراه هستند و ناسزها، اتهام ها، شایعه سازی ها و جعل خبرهای آنها تأثیری در خواست و اراده این مردم نمی کند.

### نامه نمایندگان

آقایان نمایندگان محترم: دلیلی ندارد که فرض کنم که شما جز دلسوزی انگیزه ای در نوشتن این نامه داشته اید، با کمال علاقه و در نهایت صمیمیت به شما می گویم اگر در نامه خودتان دقیق شوید می بینید که شما هم به من حق داده اید. شما در نوشته خود نسبت به اداره سه وزارتخانه که خوب اداره نمی شوند، اظهار نگرانی کرده اید. پس شما هم با من موافقتی که این سه وزارتخانه خوب اداره نمی شوند، معنای طرح شما این است که همان کسانی که من موافقت نکرده ام که آن وزارتخانه ها را اداره کنند، به این کار ادامه بدهند. اگر شما بر این باورید که این اداره خوب نبوده است به من حق

داده اید، وقتی شما هم با من موافق هستید که این وزارتخانه ها خوب اداره نشده اند، برادران من، پس من هم مانند شما از روی دلسوزی به حال این مردم و این جمهوری موافق نبوده ام که اداره کنندگان کنونی، این وزارتخانه ها را اداره کنند.

اگر اینها به اداره توانا بودند، قطعاً در این ۶ ماه این توانائی را نشان می دادند تا هم شما و هم مردم ایران متوجه بشوند که حق با پیشنهاد کننده بوده است و من به ناحق با کسانی که توانایی اداره داشته اند، مخالفت کرده ام. اینک که شما و ما بر این باور هستیم و مثل من موافق هستید که اداره صحیح نبوده است، آیا معنای طرح دو فوریتی شما غیر از ادامه همین نوع اداره است؟ پس بهتر بود که شما دنبال علت می رفتید و می دیدی که چرا من با این عده مخالفت کردم. البته به معنای آن نیست که آنها لیاقت و صلاحیت هیچ کاری را ندارند، شاید کارهایی باشد و حتماً هست که کمال لیاقت را برای اداره آن کارها دارند، اما معنای عدل آن طور که اسلام و قرآن به ما می آموزد، این است که هر چیز و هر کس را در جای خود قرار بدهیم.

اما ناراحت شده اید که من گفته ام تصویب این طرح عواقب خطرناک دارد. چرا مردم رئیس جمهور انتخاب می کنند؟ برای این که او دید عمومی و مربوط به تمام کشور داشته باشد و آن نقطه گذاشته است و نوشته است که: تحصیل این آزادی به عنوان زمینه کار و مبارزه و هدف انقلاب ایران جز فریب نیست. دقت می کنید گفته است تحصیل "این آزادی"، کدام آزادی؟ این کدام آزادی، همان چند تا نقطه است. حالا من آن را در صفحه بعد عیناً برایتان می خوانم تا شما ببینید که با چه تقلب هایی تناقض می سازند تا به ضد رئیس جمهوری عمل کنند.

(آقای بنی صدر از جمعیتی که شعار می دادند خواست که ادامه ندهند.)

آن جمله اصلش این است: "یکی از این مسائل که واقعیتی دربر ندارد، می خواهند آن را زمینه اصلی قرار دهند، آزادی مستقل از استقلال است". من هفت ماه قبل از ریاست جمهوری گفته ام، آن آزادی که با استقلال همراه نباشد، فریب است، حالا هم در آغاز سخنرانی همین حرف را زدم در میدان آزادی هم همین حرف را می زنم و امیدوارم اگر در میدان شرف به خاک و خون افتادم، خون من هم بر زمین همین را بنویسد و تا زنده ام همین سخن را بگویم.

اما این روزها در همین روزنامه برای این که یک مقصری برای این که این پول ها را که به آمریکا داده شده است، پیدا کنند، راه افتاده اند و کشف کرده اند که چون من در مصاحبه مطبوعاتی گفته ام که ایران پول های خود را از بانک های آمریکایی خارج می کند، آمریکایی ها هم فوراً پول های ما را توقیف کرده اند. با این که من چندین نوبت این معنا را توضیح داده ام، اما "گوبلز" گفته است باید دروغ را آن قدر تکرار کرد تا همه آن را حقیقت بدانند.

و اما مطلب این بود که وقتی که من به وزارت خارجه رفتم، یادداشت ها و گزارش هایی که از آمریکا آمده بود، خواستم تا ببینم در کجای کار هستیم. دو گزارش آمده بود که دستگاه کارتر تمام اقدامات اداری لازم را برای بلوکه کردن پول های ایران انجام داده است و فقط منتظر امضای کارتر است. از بانک مرکزی هم چند نفری پیش من آمدند و همین مطلب را عنوان کردند و گفتند که باید در اولین فرصت ما این پول ها را خارج کنیم.

همان شب در شورای انقلاب پیشنهاد خارج کردن پول ها را از دستگاه پولی آمریکا دادم و شورای انقلاب پذیرفت. آنهایی که از بانک مرکزی آمده بودند، در پشت در اتاق شورای انقلاب حاضر بودند و بلافاصله تصمیم شورای انقلاب را به آنها ابلاغ کردم. آنها هم رفتند عمل کردند. یک روز بعد از آمریکا گزارشی رسید که کارتر این اوراق بلوکه کردن پول های ما را امضاء کرده است و تا چند ساعت دیگر اعلام خواهد شد، پس ملاحظه می کنید که تصمیم آمریکا بیش از آن گرفته شده بود و تنها کاری که برای ما می ماند، این بود که پیشدستی در خارج کردن آن ارزها لاقبل در اعلامش بکنیم تا بعدها از نظر حقوقی وضع ما بهتر باشد. از نظر روانی هم در وضعی عکس العملی قرار نگرفته باشیم. و من هم در ساعت ۲ بعدازظهر آن روز این خبر را اعلام کردم، با این که من چند نوبت این توضیح را داده ام باز از نو مقاله پشت سرمقاله در همین زمینه. حالا بسیار خوب، شما که تحقیق می کنید بایست از روز اول می کردید، بعد هم این چه ربط دارد به این که پول های ما را کم و زیاد بکنند و اما یک نمونه هم از کیهان راجع به دانشگاه بیاورم.

**انقلاب فرهنگی**

یک سلسله مقاله‌ها نوشته است که من امیدوارم در کارنامه (ستون روزانه آقای بنی صدر در روزنامه انقلاب اسلامی) بعضی نکات آن را جواب بدهم. یکی از آنها نوشته که شما بودید و به دستور شما دانشگاه تعطیل شد. من غلط کردم این چنین دستوری دادم! اگر این کار فیض و منزلی دارد از من نیست. من وقتی از خوزستان برگشتم دیدم تدارک داستان تازه ای دیده اند و وضع طوری بود که می خواستند در داخل یک آشوب عمومی به راه بیندازند و بعد هم دیدید که واقعه طبس پیش آمد تا وضع را برگردانند و جمهوری را سرنگون کنند.

اینها را آن موقع به تفصیل گفته ام، پرسیدم که دانشگاه را چرا باید بست؟ گفتند برای این که باید انقلاب فرهنگی شود و گفتیم این کار را در تعطیلات تابستان بکنید و حالا هم می گویم یک نسلی را نمی توان بلا تکلیف نگهداشت. امام فرموده اند که انقلاب فرهنگی بشود، نگفته اند که این کار تا قیامت طول بکشد. ما انقلاب اسلامی کردیم برای این که دانشگاهی بیانگر فکر مستقل و مبتکر و فرهنگ اسلامی ما و بیانگر روح استقلال طلب و آزادی جوی نسل امروز خود داشته باشیم و باید در اولین فرصت چنین دانشگاهی را باز کنیم.

من این معنا را یک بار هم گفته ام یکی دو روز پیش کسی نزد من آمد که بنا بر ادامه رویه سابق در رادیو تلویزیون نیست. یکی دو نوبت هم مخبران رادیو و تلویزیون برای مصاحبه آمدند و من نپذیرفتم و آنها هم همین صورت را نشان داده اند.

خوب معلوم می شود که بنایشان بر لطف و عنایت در حق من بوده است به هر حال عده ای تلفن کردند که شما چرا حاضر به مصاحبه نشدی؟ شما می دانید که من گفته بودم تا وقتی که رادیو و تلویزیون از سانسور پاک نشود این کار را نخواهم کرد، اما دشمنی فردی و گروهی هم با کسی نداریم. به نظر در شأن جمهوری نیست که دستگاه تبلیغاتی انحصاری بگردد. در این جمهوری باید رادیو و تلویزیون اخبار را همان طور که واقع می شود بی کم و کاست [نشان بدهد].

قبل از این که من با شما خداحافظی بکنم و صحبت را تمام نمایم، می خواهم یک معنایی را با شما در میان بگذارم. روزی که مصدق از دنیا رفت با آن که در ایران خفقان بود و خانواده او برای این که جنازه او به دست دژخیمان رژیم پهلوی نیافتند، با سرعت تمام به احمدآباد بردند. رادیوها و خیرگزاری های جهان ساعت به ساعت مرگ او را به اطلاع مردم دنیا می رساندند. در روزنامه لوموند مقاله ای تحت این عنوان نوشتند: "معاصر کورش بزرگ مرد". نوشته بودند او متعلق به یک ایران تحت سلطه نبود. بیانگر هوش، عظمت، توانایی، اراده و استقامت آن ایران بزرگی بود که در روزگاران دراز در پهنه گیتی نقش خویش را در پیشبرد تمدن و ایستادگی در مقابل اقوام مهاجم ایفا کرده است. سزاوار نبود در جمهوری اسلامی، در تاریخی که برای مدارس می نویسند او را دستیار سیدضیاء و عامل سیاست انگلیس بخوانند. این کار چیزی از شأن و مرتبت مصدق نمی کاهد. اما به گمان من به دست کسانی انجام می گیرد که با جمهوری اسلامی و با اسلام دشمنی دارند، می خواهند در فرزندان ما کینه پدید آورند. چرا که این نسل هر چه را باور کند، انگلیسی بودن مصدق را باور نخواهد کرد. حالا هم آنها که در خدمت سلطه آمریکا می خواهند این جمهوری را از شکستی به شکستی بکشانند همه جا تبلیغ می کنند که رئیس جمهور شما دو نفر را فرستاده است در آمریکا، آقای ریگان را ملاقات کنند. آن دو نفر حالا اینجا هستند. خوب، آنها که این سوال ها را مطرح می کنند، اگر قصد و غرضی ندارند، ممکن نبود با تلفن بپرسند این طور چیزی هست یا نیست؟ اصلاً با ریگان ما چه کاری داریم؟ کاری بازمانده است که محتاج به ملاقات و گفتگو با آقای ریگان باشد؟ نه، این ملت اشتباه نکرده است. رأی خود را درست داده است. امیدوارم که من به عنوان رئیس جمهور بیان کننده شخصیت، حیثیت، شأن، مرتبت این ملت در جهان باشم.

آمریکا می داند که دشمن او در ایران کسی است که می گوید باید مردم ما و تنها مردم ما، درباره سرنوشت خودشان نظر بدهند، با تمام قوت در همان زمان که در مرزها سنگر به سنگر برای استقلال میهن اسلامی می جنگد در میدان آزادی و در همین جا مراقب آزادی های مردم است، اگر بنا است جو اجتماعی ما سالم بشود، بهتر است آنها که باید رعایت کنند، رعایت نمایند و گرنه برای من چاره ای جز این نمی ماند که خود را تسلیم بر سرنوشت و رأی مردم کنم. من کسی نیستم که یک لحظه بدون خواست مردم در جایی که هستم قرار بگیرم، اما شما مردم نباید حالت افراد خروس باز را داشته باشید. کشور ما باید براساس تفاهم و موافقت و وحدت اداره شود، اما معنای موافقت و وحدت این نیست که همه به حکم یک عده گردن بگذارند. معنای موافقت این است که نیروهای اسلامی معتقد به جمهوری اسلامی کار وحدت خود را شروع کنند و با توان و استقامت پیش بروند. شما از من فراوان می پرسید که چه باید کرد؟ من به شما می گویم که تعهد ما دوجانبه بوده است. من تعهد سپرده ام که به انقلاب اسلامی خیانت نکنم، میهن اسلامی و استقلال آن را پاسداری کنم و برای آرمان های شما تا جان دارم بکوشم. شما هم فراموش نکنید تعهد سپرده اید که حمایت کنید و در صحنه ها حضور داشته باشد و تا شما در صحنه ها هستید، هیچ خطری استقلال ایران و آزادی شما و جمهوری اسلامی را تهدید نمی کند.

من کاملاً امیدوارم که اداره کنندگان دستگاه رادیو و تلویزیون و روزنامه ها به راه انقلاب اسلامی بروند، ایجاد برخورد و جوسازی و تحریک نکنند.

(در اشاره به اطلاعیه ای که به گفته او به تعداد زیاد چاپ شده و بنا بوده است در پادگان مشهد توزیع کنند) سراسر مطالبی کذب و دروغ در آن نوشته اند از جمله در آن نوشته اند از من سؤال شده است که آیا من در دزفول در کاخ زندگی نمی کنم؟

آنها که در دزفول با من بوده اند و آنها که با من هستند افرادی که نظامی، سرباز، پاسدار و همه آنها که در آنجا هستند خوب ببینند که پخش کنندگان این ورقه ها به اسم گروهی از دانش آموزان مسلمان مشهد در حالی که دانش آموزان روحشان از این بازی ها خبر ندارد، به اسم آنهاست راست گفته اند یا خیر؟

اینجا نمی خواهم حمل بر ستایش بشود، چندین نوبت، چون در جایی که من بودم، آنها که به دیدن من آمدند بعضی از آنها در اینجا حاضرند و آنها که با من زندگی کرده اند می دانند من در جایی بوده ام که از صبح تا شام و از شام تا صبح زیر انفجارات گلوله های توپ بود و مرا شرم می آمد، با این که چندین نوبت با اصرار تمام از من می خواستند که به پناهگاه بروم و من شرم می آمدم که سربازان ما در سنگرها باشند و من در پناهگاه. آن وقت اینها نوشته اند که من در قصر زندگی می کرده ام اولی خوب این شما را لو می دهد. معلوم می شود آن چه بیشتر مورد توجه شماست همین چیزهاست.

به هر حال این گونه تبلیغات شب و روز که من نمونه هایی از آن را نشان داده ام این مردم را فریب نمی دهد. کاری نکنید که این مردم هر چه را می شنوند عکسش را حقیقت بپندارند. بنابراین امیدوارم در عمل ببینیم که رادیو و تلویزیون ما آن طور که خواست اسلام است با نهایت بی طرفی اداره می شود. به محض این که این معنا بر من معلوم شد، البته من هم مصاحبه خواهم کرد و هیچ برخورد شخصی در کار نیست. اما این صحیح نیست که رئیس جمهور منتخب مردم، بگوید چون در رادیو و تلویزیون سانسور وجود دارد من مصاحبه نمی کنم، بعد بکنند! مردم از او خواهند پرسید خوب چه شد؟ پس باید ما در عمل ببینیم که چنین کارها نمی شود.

در پایان سخن امید خود را به پیروزی این نسل به خواست خدا اظهار می دارم. در آن روزها که ما با دشمن روبرو شدیم کمتر کسی باور می کرد که نیروهای مسلح ما بیش از ۴ روز دوام بیاورند. امروز ۵ ماه و نیم است که جنگ ادامه دارد و نیروهای مسلح ما، دیگر نیروهای مسلح روز اول نیستند. بسا کسان ممکن است عظمت مشکلات را که می بینند گمان ببرند نه این مشکلات را ما نمی توانیم حل کنیم. اما من یقین دارم که این ملت بزرگ بر همه آن مشکلات پیروز می شود. من یقین دارم که هیچ مشکلی نیست که اراده ملت ما از حل آن عاجز باشد. شما مردم بدانید این هایی که رخنه در نهادها کرده اند و شب و روز در این نهادها، بر ضد رئیس جمهوری تبلیغ می کنند، اینان دشمنان انقلابند. دشمنان اسلامند. چه دلیل دارد که رئیس جمهوری مخالف مردان فداکار و مخلص و صمیمی باشد؟ آنها که این تبلیغات را می کنند دو نظر دارند یکی روبرو کردن این نهادها با مردم و یکی کشاندن این نهادها به دشمنی با رئیس جمهوری. شما بدانید که اینها در رفتار من کمترین تغییری نمی دهد نهادهای انقلابی ما بدانند که اگر خدای نکرده پشتیبانی مردم از بین برود. انقلاب با خطر جدی روبرو می شود. آنها باید همیشه محبوب مردم باشند و کسانی که در میان آنها رخنه می کنند و به کارهایی از آن قبیل که امروز می کنند مبادرت می ورزند، دشمنان و خائنان به شما هستند. می گویند که در خیابان این چماقداران مشغول وظیفه رذالتند. آرام باشید. خود من الان می آیم آنجا جلو دانشگاه، الان به آنها اخطار می کنم فوراً جلو دانشگاه را تخلیه کنند و اگر چنین نکردند خود من به آنجا می آیم. ترجیح می دهم که امروز به دست تبهکار آنها کشته بشوم بلکه رسم چماقداری در این کشور از میان برود.

امروز این طور که به من گفته اند نیروهای انتظامی را نه باطوم دادند و نه وسیله داده اند. لابد این هم جزو برنامه بوده است به هر حال شما مردم آرامش خودتان را حفظ کنید. از برخورد تا می توانید خودداری بکنید. اگر اخطار ما مفید واقع نشد، آن وقت نوبت شماست که وارد عمل بشوید. با آرامش دانشگاه را ترک بگوئید و از خدا بخواهید که این گونه اتفاق ها بنای وحدت این ملت را متزلزل نکند و امروز بحمدالله بسیاری چیزها از حرکت اینها بر ما معلوم شد.

و امروز بحمدالله بسیاری چیزها از حرکت اینها بر ما معلوم شد. اگر می گفتند که ما اینها را نمی شناسیم، امروز اینها بر اثر حس عمل شما دستگیر و تحویل مقامات انتظامی شدند و مشخصات آنها معلوم شد و مشخص شد که از کجا آب می خوردند.

امیدواریم که دیگر بهانه ای نباشد و همه بدانند که اگر در برابر این گونه اشخاص قاطعیت لازم به خرج داده نشود، امنیت قضایی به این کشور باز نمی گردد و بدون امنیت قضایی ما نخواهیم توانست جمهوری را به راه صواب ببریم.

خواهران و برادران من! دفعه پیش که صحبت کردم عده ای تلفن کردند و نامه نوشتند که شما کوتاه آمدید. شاید حالا هم عده ای از شما بروید و همین کار را بکنید، اما بدانید که کار رئیس جمهوری خروس بازی و جنگ خروس نیست. کار رئیس جمهوری بیان حقایق و ایجاد آگاهی در مردم است و کوشش است برای این که اساس وحدت در جامعه از بین نرود، آن مقدار از مخاطب هم که گفتم در مقام این بود که عده ای هستند که بدون اطلاع و خودسر عمل می کنند و وقتی که شما اینها را به پای عده ای دیگر بنویسید، بر پای کشور است. ما باید هر چیزی را تحقیق کنیم و تا به آخر برویم و کشور خودمان را محیط امنی بگردانیم. این که رئیس جمهوری برای صحبت بیاید و عده ای با اسلحه سرد و گرم برای اخلال بیایند، این جمهوری، جمهوری نیست که بتواند دوام بیاورد. مگر این که شما مردم همان طوری عمل بکنید که کردند، از این پس هم باید به این چماقدارها که معلوم است چه کسانی هستند بگویم که: بدانید و چماق هایتان را هم بشکنید. مگر از کار مغز چه زبانی دیدید که آن را با چماق عوض کردید؟ به جای چماق هایتان مغز هایتان را به کار بیاندازید. آن وقت خواهید دید که جو اجتماعی ما تا کجا سالم، پاک و منزه خواهد شد.

این جمهوری به خواست خدا و با پشتیبانی بی دریغ شما مردم از خطرهای گذشته و پیروز خواهد شد.  
(بر اساس گزارش روزنامه انقلاب اسلامی، نقل شده در سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

## خرداد ۱۳۶۰ به روایت مجاهدین خلق



**بی بی سی:** روز ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰، همزمان با بررسی طرح عدم کفایت سیاسی ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهور وقت ایران در مجلس، هواداران سازمان مجاهدین خلق در خیابان های تهران تظاهرات اعتراضی بر پا کردند که توسط مأموران حکومتی و هواداران آیت الله خمینی سرکوب شد.

روایت رهبران و اعضای سازمان مجاهدین خلق را از روندی که به واقعه ۳۰ خرداد و ورود این سازمان به فاز مبارزه مسلحانه انجامید مرور می کنیم:

**مسعود رجوی:** ۴ اسفند ۱۳۵۷ در سخنرانی در دانشگاه تهران: "انقلاب ما ناقص و ناتمام و رو به افول خواهد بود، مگر اینکه هیچ گونه تضییق نظامی و سیاسی برای انقلابیون اصیل و جان بر کف که از قدیم می جنگیده اند به وجود نیاید و انتصابات، تا سرحد امکان و به خصوص در سطح کادرهای رهبری کننده با نظر شوراهای مردمی صورت گیرد."

**محمد محدثین:** در آخرین ساعات پنجشنبه شب ۲۳ فروردین ۱۳۵۸ مجاهدین مطمئن شدند که پدر طالقانی به عنوان اعتراض [به بازداشت دو تن از فرزندان خود توسط مأموران کمیته] شهر را ترک کرده است، بلافاصله به روزنامه ها و جراید آن موقع که هنوز صد در صد تحت کنترل ارتجاع حاکم در نیامده بود موضوع را خبر دادند... شاید بتوان روز ۲۴ فروردین، روزی را که مجاهدین غیبت پدر طالقانی و حمایت خود از پدر طالقانی را اعلام کردند، اولین مقابله خیلی آشکار بین مجاهدین و رژیم خمینی به شمار آورد."

**موسی خیابانی:** بلافاصله به دنبال این جریان (اعتراض آیت الله طالقانی)، خمینی که تا آن موقع از ملاقات با ما خودداری کرده بود، نتیجه گرفت که بهتر است با ما ملاقات کند و این نشان می داد که خمینی زبان قدرت را بهتر از زبان های دیگر می فهمد... در دیدار با خمینی (که در قم برگزار شد و مسعود رجوی و موسی خیابانی در آن حضور داشتند) صحبت هایی رد و بدل شد. به خصوص برادرمان مسعود خیرخواهانه با او سخن گفت. در این دیدار، خلاصه و چکیده حرف ما در برابر خمینی عبارت بود از: آزادی."

اطلاعیه مجاهدین خلق در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۵۸: "دیروز به دنبال هجوم به مراکز چند گروه سیاسی و متعاقب حمله به تظاهرات و راهپیمایی و درگیری های خونین پیروز، شایع شد که برخی عناصر و گروه های ارتجاعی قصد حمله به ستاد جنبش ملی مجاهدین را دارند، همزمان با این توطئه، شایعه خلع سلاح مجاهدین نیز بر سر زبان ها می افتد."

اطلاعیه مجاهدین خلق در روز ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ به مناسبت درگذشت آیت الله طالقانی: "مجاهدین خلق ایران که از جمیع جهات فقدان مجاهد اول را جبران ناپذیر و دردناک می دانند، این فقدان عظیم را به همه مسلمانان و آزادگان و انقلابیون جهان تسلیت گفته و در سوگ آن گرامی پدر یک هفته در سراسر کشور عزادار خواهیم بود."

### قانون اساسی و انتخابات ریاست جمهوری

تلگراف مجاهدین خلق به اعضای مجلس خبرگان در مورد قانون اساسی تهیه شده توسط آنها در آبان ۱۳۵۸: "نسل مشتاق و به خون شسته ما حتی با صرف نظر کردن از نحوه انتخاب و ترکیب گروهی خبرگان و پایان یافتن مدت وکالت قانونی آنها در رأس یک ماه، باز هم از دادن رأی مثبت به مصوبات کنونی آنها معذور است."

**مهرناز نیک سیر**: رژه دوم میلشیا روز ۲۰ فروردین ۱۳۵۹ بود و ما با حمایت فوق العاده مردم مواجه شده بودیم که خیلی ها از بالای پل حافظ بر سر ما نقل و شیرینی و گل می ریختند."

**مهدی ابریشمچی**: من خودم [در دی ماه ۱۳۵۹] به وزارت کشور آن موقع رفتم و سؤال کردم که آیا برادرمان مسعود می تواند به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری در انتخابات شرکت کند، در حالی که ما به قانون اساسی رأی مثبت نداده ایم، آیا مانعی وجود ندارد؟ به طور رسمی به ما اطلاع دادند که هیچ مانعی وجود ندارد و می تواند شرکت کند"



موسی خیابانی: "در این دیدار، خلاصه و چکیده حرف ما در برابر خمینی عبارت بود از: آزادی"

**مسعود رجوی** روز ۱۵ دی ۱۳۵۸ در کنفرانس خبری اعلام کاندیداتوری خود در نخستین انتخابات ریاست جمهوری ایران: "ما بدون اینکه در فکر و خیال برد و باخت باشیم، یا کسب عنوان و مقام نظیرمان را جلب کرده باشد... موفقیت نفس این تجربه را که همان مشارکت فعال نیروهای انقلابی از این قبیل است آرزو می کنیم."

**مسعود رجوی** در پیام انصراف از نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری در روز ۲۹ دی ۵۸: "بایستی خاضعانه به شما بگویم که اگر این مبارزه انتخاباتی بازنده ای داشته باشد، آن بازنده من نیستم". (آیت الله خمینی همان روز اعلام کرده بود: کسانی که به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی مثبت نداده اند صلاحیت ندارند رئیس جمهور ایران شوند )

**مهدی ابریشمچی**: ما اولین شهید را که مجاهد شهید عباس عمانی بود تقدیم خلق قهرمان ایران کردیم. او در حال پخش اوراق تبلیغاتی کاندیداتوری برادرمان مسعود به وسیله چماقدارها مورد حمله قرار گرفت. او را با ضربات سلاح سرد به قتل رساندند، سازمان، او را به عنوان اولین شهید مجاهدین در برابر رژیم خمینی اعلام کرد."

**موسی خیابانی** در کنفرانس مطبوعاتی ۸ بهمن ۱۳۵۸ در محل مرکز امداد سازمان مجاهدین خلق در تهران: "در این یک سال ما به کرات در مراکزمان، در ضمن مراسممان و در انجمن های هوادار سازمان و از جمله در همین مرکز امداد... مورد حمله و هجوم قرار گرفته ایم. تا اینکه دیشب در اینجا با یک هجوم مسلحانه و واقعا وحشیانه رو به رو شدیم و شما اکنون جای تیرها و اثرات گلوله ها را می بینید. اینجا را به رگبار بستند... ما در برابر این حملات ناجوانمردانه و پی در پی همواره تلاش کرده ایم که صبر و بردباری داشته باشیم، چرا که ما یک نیروی مسئول هستیم و مصالح و منافع انقلاب را در نظر داریم."

**مهدی ابریشمچی** در کنفرانس مطبوعاتی ۸ بهمن ۱۳۵۸ در محل مرکز امداد مجاهدین در تهران: "یک باند که در واقع استخوان بندی این حملات را به عهده دارد، در رأسش فردی است به نام اسدالله که به طور مشخص در یکی از اتاق های دفتر حزب جمهوری اسلامی عناصر خودش را برای حمله به اینجا توجیه می کند."

**مسعود رجوی** ۱۰ بهمن ۱۳۵۸ در میتینگ مجاهدین خلق در دانشگاه تهران: "باللهمسلمین! پس کجایید؟ چرا صدایتان در نمی آید؟... مگر نمی بینید که چطور طرفداران ما را در نظام جمهوری اسلامی سر می برند؟... واک به روزی که تصمیم بگیریم مشت را با مشت و گلوله را با گلوله پاسخ بدهیم."

**مسعود رجوی** ۲ اسفند ۱۳۵۸ در گردهمایی مجاهدین در دانشگاه تهران: "ما زندگی و فعالیت در یک نظام قانونی را پذیرفته ایم، اگر بگذارند. آن قدر پذیرفته ایم که تا به حال از حق قانونی، شرعی و اخلاقی دفاع از خودمان هم استفاده نکرده ایم... این نمی شود که ما تا ابد هی تقاضا و استدعای آرامش بکنیم. یک سازمان سیاسی تا نقطه مشخصی می تواند کنترل هوادارانش را در اختیار داشته باشد. اگر این بار هم حق کشی بشود، اگر فشار زیاد بشود برای حذف ما... آن وقت ما از حالا می گوئیم که در مقابل آرامش، از خودمان سلب مسئولیت می کنیم."



## انتخابات مجلس

**مسعود رجوی** اواسط اسفند ۱۳۵۸ در میتینگ انتخاباتی مجاهدین خلق در تبریز: "امروز در آستانه انتخابات مجلس شورای ملی، با اهمیتی که این دوره دارد، بایستی به عرضتان برسانم که ما نشستیم و شورایی تشکیل دادیم که صالح ترین کاندیداها را ... به مجلس بفرستیم... (در اعتراض به دو مرحله ای کردن انتخابات مجلس) هدف از دو مرحله ای کردن چیست؟ یکی از روزنامه ها... ببینید چطور نوشته است: «بعضی گروه ها به دو مرحله ای بودن انتخابات و شرط اکثریت مطلق حمله می کنند. زیرا اگر اکثریت نسبی معیار انتخابات باشد، آنها با استفاده از کثرت داوطلبان و تشکل سازمانی خود احتمالاً می توانند به مجلس راه پیدا کنند.» ملاحظه می کنید؟ پس مسئله ترس از راه پیدا کردن ما به مجلس است."

**محمد اقبال**: "من آن موقع عضو انجمن مرکزی نظارت بر انتخابات بودم، یکی از ۷ نفری که نظارت و برگزاری انتخابات مجلس را بر عهده داشت... شب همان روز انتخابات... به چند حوزه شمارش آرا سر زدیم... آرای متعلق به برادر مجاهد مسعود رجوی را خیلی ساده چیده بودند یک گوشه ای و یک حاج آقای را هم گذاشته بودند آن بالا که می گفت این آرای منافقین است و نمی شمردند!... می گفت خیالتان جمع باشد، منافقین را کنار گذاشتیم."

**مسعود رجوی** ۲۲ خرداد ۱۳۵۹ در میتینگ بزرگ مجاهدین در ورزشگاه امجدیه: "تکلیف ما با این اوضاع چیست؟ مادرها! پدرها! خواهران و برادران! جمع شده ایم برای یادبود تازه ترین شهیدان خلق... (او از حدود ۱۰ نفر از هواداران مجاهدین نام برد که به گفته او در نقاط مختلف کشور توسط هواداران آیت الله خمینی و حزب جمهوری اسلامی کشته شده بودند) علمای شریعت! رجال دولت! وکلای مجلس! اصناف! بازاری ها! مطبوعات! رادیو تلویزیون که می گویند در خط انقلاب هستید، آخر چرا ساکتید؟ (در اشاره به حمله به میتینگ) پس این گلوله و گاز اشک آور برای چیست؟"

**محمد محدثین**: "حتی احمد، پسر خمینی، مجبور شد که بیاید و در روزنامه موضعگیری کند و کارهای شنیع چماقدارها و پاسداران را در امجدیه محکوم کند. حتی در مجلس تازه شکل گرفته ارتجاع هم بیست تن از نمایندگان مجلس آمدند طی اطلاعیه ای در روزنامه های خود چماقداری و حمله به تظاهرات و اجتماع امجدیه را محکوم کردند."

**محمد علی جابرزاده**: "خمینی اینجا در واقع مات شده بود... اینچنین بود که به فاصله کوتاهی بعد از سخنرانی امجدیه، در کمتر از دو هفته، در تاریخ ۴ تیر ۵۹ شخصا وارد شد و طی یک سخنرانی، آشکارا علیه مجاهدین موضع گرفت."

**محمدعلی توحیدی**: "هشیارانه ترین موضع از طرف مجاهدین این بود که در آن نقطه، نه فقط نشریه مجاهد، بلکه ستادها و فعالیت های خودشان را تعطیل کردند تا با یک برخورد سیاسی با این موضوع نشان بدهند که این آنها نیستند که شعله های جنگ را بر می افروزند و این آنها نیستند که خواهان مبارزه مسلحانه و ماجراجویی هستند."

**مهدی براعی**: "عناصر انحصارطلب و مشخصاً حزب جمهوری اسلامی در درون رژیم سعی داشتند هر چه بیشتر قدرت را در دست بگیرند و بنی صدر (رئیس جمهور) را هر چه بیشتر محدود کنند. سخنران مراسم ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ [در دانشگاه تهران] بنی صدر بود. این مراسم در پروسه تشدید تضادهای درونی رژیم، یک نقطه عطف بود. در آن روز چماقداران و عناصر رژیم قصد داشتند این مراسم را به هم بزنند، اما مقاومت ملیشیا مانع از این کار شد."

## سال ۱۳۶۰

جزوه "۳۰ خرداد به روایت شاهدان": "از دی ماه ۱۳۵۸... تا اردیبهشت ۱۳۶۰، خون بیش از ۲۵ مجاهد خلق توسط پاسداران خمینی بر زمین ریخته شد. در این تاریخ، یعنی اردیبهشت ۶۰، آمار مجاهدین اسیر در زندان های خمینی به یک هزار تن می رسید که اغلب آنان توسط پاسداران شلاق خورده و شکنجه شده اند."

**فاطمه رضایی**: "مادران مجاهد همیشه از اینکه فرزندانشان در سراسر ایران دست و پایشان می شکست، چشمانشان از حلقه در آورده می شد، مورد شکنجه قرار می گرفتند و مظلومانه به شهادت می رسیدند، ناراحت بودند و دلشان می خواست کاری بکنند. سرانجام روز ۷ اردیبهشت ۱۳۶۰ زمان این کار فرا رسید... این تظاهرات بدون اطلاع قبلی آغاز شد. مادران و خانواده های مجاهد خلق و ملیشیاها دلیر دهان به دهان یکدیگر را خبر کردند و در میدان فلسطین گرد آمدند. با شروع تظاهرات وضع تهران دگرگون شد... رژیم هم از همانجا شروع کرد به تهاجم وحشیانه... دو ملیشیا مجاهد خلق به نام های دود پیراهنی و خلیل اجاقی در این تهاجم بیرحمانه به شهادت رسیدند."



مسعود رجوی: "می بایست به هر ترتیب و با هر قیمت یک تظاهرات بزرگ توده ای را بار دیگر آزمایش نمود"

**مهدی ابریشمچی** : روزهای آخر خرداد، ۲۴، ۲۵ و ۲۶ خرداد ۱۳۶۰ خمینی هر کسی را که علیه رژیمش حرفی زد و هر کس را که در مقابل رژیم داعیه داشت با یک نهیب مجبور کرد که جا بزند... آنها اصلاً خودشان به خیابان‌ها نیامدند، جز مجاهدین و میلیشیا می‌جهد خلق که در روزهای قبل از ۳۰ خرداد در سراسر ایران و در شهرهای مختلف در تظاهرات شرکت می‌کردند و تلاش می‌کردند که فضا را از انجماد و اختناق در بیاورند... خمینی از اوایل سال ۶۰ به تدریج داشت تصمیم نهایی خودش را می‌گرفت. او باید هر نوع شکافی را در رابطه با سرکوب در دستگاه ولایت فقیه از بین می‌برد... تا بتواند حمله و هجوم خودش را برای قلع و قمع نیروهای آزادیخواه، یکپارچه و نهایی بکند. این جریان در سال ۶۰، در اواخر اردیبهشت و اوایل خرداد به نهایت خودش رسید و آن هم عبارت بود از حذف اولین رئیس جمهور رژیم خمینی که آن موقع بنی صدر بود.

**عباس داوری** : ما در سراسر دوران مبارزه سیاسی، با خودداری تمام عیار در مقابل تهاجمات و ضرب و شتم‌ها مقاومت کرده بودیم. اما خمینی تصمیم داشت که به رویمان آتش بگشاید. ما یا باید مقهور و ذلیل می‌شدیم، یا ۳۰ خرداد را انتخاب می‌کردیم. هیچ راه دیگری در مقابلمان نبود... حتی در آخرین نامه مجاهدین به خمینی، گفتیم که ما حاضریم سلاح‌هایمان را بدهیم، شما فقط به همه قانون اساسی خود ملتزم باش... اما خمینی جز سرکوب مطلق ما چیز دیگری را نمی‌خواست.

**مهدی ابریشمچی** : اگر من بخواهم یک لحظه تاریخی را تشریح بکنم، نشست مرکزیت مجاهدین با حضور برادرمان مسعود بود که در باره این موضوع بحث و بررسی می‌شد که چه باید کرد؟... مسعود سؤال اصلی را مطرح کرد و گفت که اگر ما وارد ۳۰ خرداد شویم و رژیم همین‌طور که انتظار می‌رود، متقابلاً وارد شود و تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم را به رگبار ببندد، شما مسئولان مجاهدین چه کار می‌خواهید بکنید؟ تصمیمتان را پیشاپیش بگیرید تا در فردای ۳۰ خرداد حیران و سرگردان نماییم. کسی که می‌خواست وارد ۳۰ خرداد شود، باید قدم بعد از ۳۰ خرداد را هم محاسبه می‌کرد. این همان جلسه‌ای بود که اتمام حجت مقدماتاً در داخل مرکزیت مجاهدین و به دنبال آن در صفوف مجاهدین انجام گرفت.

**حوری سیدی** : یک هفته قبل از ۳۰ خرداد ما در خیابان دولت تهران در یکی از پایگاه‌های سازمان در نشستی شرکت کردیم. در این نشست مسئولان موضوع تظاهرات ۳۰ خرداد و ورود کل سازمان به این موضوع را به ما اطلاع داد... او همچنین خاطرنشان کرد که این تصمیم‌گیری برای سازمان بعد از دو سال و نیم مبارزه افشاگرانه سیاسی، یک تصمیم‌گیری خطیر و بسیار بزرگ است. دیگر راهی جز اتمام حجت با رژیم خمینی برای سازمان باقی نمانده است.

**مسعود رحوی** : می‌بایست به هر ترتیب و با هر قیمت یک تظاهرات بزرگ توده‌ای را بار دیگر آزمایش نمود. آخرین تجربه مسالمت‌آمیز را نیز حتی به منظور اتمام حجت سیاسی و تاریخی باید از سر گذراند... سرانجام از میان طرح‌های نظامی مختلف، پس از مباحثات بسیار، مناسب‌ترین آنها انتخاب شد. این طرح می‌باید به این مسئله جواب می‌داد که چگونه می‌توان در بحبوحه اختناق مطلق، بدون اعلام قبلی و بدون کمترین اطلاع دشمن، یک تظاهرات مسالمت‌آمیز چند صد هزار نفری در روز روشن در خیابان‌های تهران ترتیب داد؟

**جلال منتظمی** : تجمع اصلی در خیابان مصدق (ولیعصر فعلی)، حد فاصل خیابان‌های انقلاب و طالقانی بود. تمام خیابان‌های منشعب از طالقانی مملو از جمعیت بود که مستمراً به خیل اصلی تظاهرکنندگان می‌پیوستند... در طول تظاهرات چندین و چند بار چماق‌دارها تلاش کردند با حمله به صف مقدم تظاهرات مانع حرکت تظاهرات بشوند و سعی می‌کردند که از خیابان‌های منشعب، به جناحین این تظاهرات حمله کنند... ولی میلیشیا با کمک مردم آنها را جارو کرد.

**فریبرز نعمتی** : تظاهرات از خیابان مصدق وارد خیابان طالقانی شد. مشخص بود که رژیم از قبل برای مقابله آمادگی دارد. حمله به جمعیت ابتدا با تهاجم موتورسواران و چماق‌داران شروع شد... تظاهرات همین‌طور پیش می‌رفت تا به پل میدان فردوسی رسید. ما بالای پل میدان فردوسی بودیم که رژیم از طرف میدان انقلاب ۶ یا ۷ مینی بوس و اتوبوس نیروی فالانژ وارد کرد. آنها همگی به سلاح سرد و گرم مسلح بودند.

**عباس داوری** : پاسداران رژیم به اذن «رهبر کبیر» به سوی مردم شلیک کردند و تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم تهران و سازمان مجاهدین خلق ایران را به خاک و خون کشیدند.

(تمام نقل قول‌ها از جزوه "۳۰ خرداد به روایت شاهدان"، منتشر شده در وبسایت رسمی سازمان مجاهدین خلق ایران آورده شده است)

## سبز و پایدار باشید

برای اشتراک: [http://raasti.net/mailman/listinfo/list\\_raasti.net](http://raasti.net/mailman/listinfo/list_raasti.net)

لطفاً در توزیع این خبرنامه به صورت غیراینترنتی نیز کوشا باشید